

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

بحث پیرامون این شبهه بود: "اگر دین حکومت کند، ضربه می‌خورد و موجب اعراض مردم از دین می‌شود. بنابراین نباید دین متصدی حکومت شود. همچنین روحانیتی که مدعی دین هستند اگر عهده‌دار امر حکومت شوند، آنها هم ضربه می‌خورند و جایگاه خودشان را از دست می‌دهند." در پاسخ به این شبهه بیان کردیم که لازمه شبهه مذکور این است که بگوئیم اساساً نباید خدای متعال دین می‌فرستاد. زیرا از خود آیات قرآن هم استفاده می‌کنیم که اساساً خود ارسال رسل و انزال کتب، از یک جهت مردم را دو گروه می‌کند؛ یک گروه موافق و گروهی دیگر مخالف؛ یعنی فرستادن دین و تشریع بعد از اینکه می‌آید اختلاف ایجاد می‌شود. قبل از اینکه دینی از ناحیه خداوند بیاید، اختلافی آنچنانی نیست و اگر اختلافی هم باشد در این امور جزئی مادی است، اما اختلاف‌های اساسی بعد از تشریع است. بنابراین لازم می‌آید که دین - به جهت اینکه موجب اختلاف می‌شود - نباید از جانب خداوند متعال نازل شود.

بیان شد یکی از آیاتی که می‌تواند ادعای ما - ضرورت حکومت دینی در عصر غیبت - را اثبات کند، آیه 213 سوره مبارکه بقره است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

تکرار مشتقات واژه اختلاف در آیه

در این آیه سه بار سخن از اختلاف؛ - فِيمَا اخْتَلَفُوا، مَا اخْتَلَفَ و لِمَا اخْتَلَفُوا - به میان آمده است. آیا هر سه واژه بیانگر یک نوع اختلاف است؟ در جلسه گذشته تقریباً به همین - اختلاف واحد - تمایل پیدا کردیم. آیه می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی مردم یک امت واحد بودند. بله می‌شود بگوئیم مراد از واحد بودن ضلالت یا هدایت نیست؛ مردم صرفاً یک گروه بودند که زندگی می‌کردند. تا اینکه «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ»، خداوند متعال انبیاء را و کتابی که حق است را با آنان فرستاد. گفتیم "بِالْحَقِّ" متعلق به "الْكِتَاب" است؛ «أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ». بعثت انبیاء و نزول کتب برای چیست؟ برای این است که «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ». یعنی این کتاب - همه کتاب‌های آسمانی، نه خصوص قرآن -، در مورد اختلافی که اینها درباره مضامین این کتاب - که می‌گوید قیامتی هست، معادی هست، حساب و کتابی هست و... - حکم می‌کند. گفتیم فاعل "لِيَحْكُمَ" را می‌توانیم خود نبی قرار دهیم.

پیامبر یا کتاب در آنچه اختلاف کردند، حکم می‌کند؛ «فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ». می‌فرماید: «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» به نحو کبرای کلی می‌فرماید در این کتاب اختلاف نکردند، مگر آن کسانی که این کتاب به آنها رسید؛ «إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» بیانات - مبنی بر اینکه پیامبر معجزاتی داشته -، برایشان اقامه شد. و لذا خیالشان راحت بود که این کتاب من عند الله است؛ کتاب به اینها رسید، بیانات هم داشتند، با این حال اختلاف کردند. یعنی آن گروهی که کتاب به ایشان نرسیده هم در مسیر باطل هستند چون خداپرست نبودند، ولی بر همان مسیر خودشان باقی ماندند.

مراد از «إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ»

علامه طباطبائی و جمعی دیگر، مراد از «إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ» را به «حملة الكتاب» [1] تفسیر می‌کنند. سؤال ما از ایشان این است که به کدام قرینه؟ «إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ» از کجا به علمای قوم یا به حملة الكتاب برمی‌گردد؛ بلکه مراد این است آنهایی که کتاب به ایشان داده شد، هر گروهی و هر زمانی که کتاب برایشان نازل شد. «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ» خدا می‌فرماید اینها اختلاف کردند و خداوند کسانی که ایمان آوردند را نسبت به آنچه که اختلاف دارند، هدایت می‌کند؛ «بِإِذْنِهِ».

اذن به معنای اراده است. در قرآن موارد متعددی داریم که کلمه اذن، به معنای اراده آمده است: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» [2] و «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» [3] اذن در قرآن در موارد متعدد به معنای اراده آمده است. در این آیه نیز، به معنای اراده است و به معنای اذن رضایت نیست. حتی به معنای علم هم نیست! خدا به اراده خودش کسانی که ایمان آوردند را هر کسی که بخواهد در آن مورد اختلاف، هدایت می‌کند؛ «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

ارزیابی دیدگاه علامه طباطبائی [4] رضوان الله عليه

علامه رضوان الله عليه در تفسیر میزان دأب‌شان این است که ابتدا بیانی اجمالی برای آیه می‌فرماید: بیان ایشان این است که: «الآية تبين السبب في تشريع أصل الدين و تكليف النوع الإنساني به»، فلسفه تشريع را آیه بیان می‌کند به عبارت دیگر آیه بیانگر این است که تشريع کتب و انزال کتب و ارسال رسل چه فلسفه‌ای دارد؟ و «و سبب وقوع الاختلاف» یعنی تبیین السبب در وقوع اختلاف در دین. به بیان دیگر آیه در صدد بیان علت وقوع اختلاف است. [بنابراین] آیه دو محور اصلی دارد؛ نخست اینکه بیان می‌کند که علت تشريع چیست؟ و دیگری توضیح می‌دهد که علت اختلاف چیست؟ ایشان می‌فرماید آیه این بیان را دارد که «إن الإنسان و هو نوع مفضل على الاجتماع و التعاون»؛ انسان به حسب فطرتش اجتماعی است. «كان في أول اجتماعه أمة واحدة»؛ در اولین نسلش یک امت واحد بوده است. «ثم ظهر فيه بحسب الفطرة الاختلاف»؛ چون اجتماعی بود، اختلاف در او به وجود آمد. «في اقتناء المزايا الحيوية»؛ در به دست آوردن مزایای دنیا هر کسی می‌خواست مال و امکانات بیشتری پیدا کند. «فاستدعى ذلك وضع قوانين ترفع الاختلافات الطارئة»؛ خداوند دید اینها دارند به جان هم می‌افتند قوانینی که این اختلافات را رفع کند، وضع کرد. زیرا مقتضی برای جعل قانون ایجاد شد. یعنی از اول قانون برای رفع اختلاف وضع شده است «و المشاجرات في لوازم الحياة فألبست القوانين الموضوعية لباس الدين»؛ این قوانین به صورت تشريع و لباس دین درآمد. «و شفعت بالتبشير و الإنذار بالثواب و العقاب، و أصلحت بالعبادات المندوبة إليها ببعث النبيين و إرسال المرسلين»؛ اینها را ضمیمه کرد؛ یعنی در کنار قانون ارسال رسل و بعث نبیین است، بعد که اینها آمدند؛ «ثم اختلفوا في معارف الدين أو أمور المبدأ و المعاد، فاختلف بذلك أمر الوحدة الدينية، و ظهرت الشعوب و الأحزاب، و تبع ذلك الاختلاف في غيره» یک اختلاف دومی در خود دین به وجود آمد که مجدداً وحدت مردم به هم خورد. «و لم يكن هذا الاختلاف الثاني إلا بغيا من الذين أوتوا الكتاب»؛ این اختلاف دوم منشأش ظلم کسانی است که به آن‌ها کتاب داده شد. «أوتوا الكتاب، و ظلما و عتوا منهم بعد ما تبين لهم أصوله و معارفه، و تمت عليهم الحجة، فالاختلاف اختلافان» اصرار علامه این است که دو اختلاف در این آیه وجود دارد: «اختلاف في أمر الدين مستند إلى بغي الباغين» یک اختلافی است که مربوط به علماست، مستند به بغي و ظلم اینهاست و ربطی به فطرت و غریزه ندارد، این یک اختلاف. یک اختلاف هم در امور دنیاست و هو فطری و السبب لتشريع الدين، این اختلاف؛ فطری است.

علامه در ادامه می‌فرماید: «ثم هدى الله سبحانه المؤمنين إلى الحق المختلف فيه بإذنه، و الله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم فالدين الإلهي هو السبب الوحيد لسعادة هذا النوع الإنساني و المصلح لأمر حياته» دین سبب وحید برای سعادت بشر و مصلح امور زندگی بشر است «يصلح الفطرة بالفطرة و يعدل قواها المختلفة عند طغيانها و ينظم للإنسان سلك حياته الدنيوية و الأخروية، و المادية و المعنوية، فهذا إجمال تاريخ حياة هذا النوع (الحياة الاجتماعية و الدينية) على ما تعطيه هذه الآية الشريفة» یک عناوینی را اینجا برای توضیح این آیه به کمک آیات دیگر - که دأب ایشان است - مورد بحث قرار دادند؛ نخست بیان می‌کنند که انسان از انواع دیگر موجودات عالم به دنیا نیامده، آن نظریه‌ای که داروین مطرح کرده که انسان از میمون تکامل یافته را نقد می‌کنند. سابق بر این یکی از علمای بزرگ - که به رحمت خدا رفته - کتابی در این زمینه نوشت و تقریباً این نظریه

را تأیید کرد! علامه طباطبائی می‌فرماید: نظریه داروین با همین آیه رد می‌شود، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ» [5]، «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» [6] «جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» [7] حاکی از این است که انسان یک نوع جدیدی است که خدا در این عالم در میان سایر حیوانات به وجود آورد. انسان از موجود دیگر گرفته نشده، که البته اینها خیلی بحث دارد ولی به عنوان مبادی تصویری و تصدیقیه آیه ایشان اینها را می‌آورد.

دوم، این انسان مرکب از روح و بدن است. سوم، خداوند به این انسان شعور داده و ارتباط با اشیاء دارد. چهارم، این انسان یک علمی پیدا کرده است و پنجم اینکه می‌فرماید خداوند به این انسان یک قریحه استخدام داده است؛ «يجب أن يستخدم كل ما يمكنه استخدامه في طريق كماله»، فطرت بشر این است که هر چیزی که برای کمال بشر دخالت دارد می‌خواهد او را در استخدام خودش قرار بدهد و برای خودش استفاده کند.

نظریه استخدام و مدنی بالطبع

نکته بعد مدنی بالطبع بودن است که البته ایشان بعداً هم تصریح می‌کند ولو عنوانش نوشته‌اند مدنیاً بالطبع، این عنوانی نیست که خود آقای طباطبائی داده باشد چون بعداً این کتاب را دیگری تنظیم کرده این عنوان اشتباه است، ایشان در جاهای دیگر تفسیر قرآن این مسئله را بیان می‌کند این مطلبی که انسان بالفطره مدنی است را قبول ندارد، می‌گوید انسان مدنی بالاضطرار یا بالضرورة، انسان مجبور به زندگی اجتماعی است نه اینکه فطرت آدم اجتماعی بودن باشد، ایشان همین را توضیح می‌دهد، تعبیر به اضطرار دارد می‌گوید «لو لا الاضطرار المذكور لم يقض به الإنسان أبداً»، اگر این اضطرار نبود، اصلاً انسان اجتماعی نبود. در مقابل آن نظریه‌ای است که می‌گویند انسان مدنی بالفطره، مدنی و اجتماعی بالطبع. به این آیات: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» [8] «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» [9] تمسک کرده‌اند که هر کدامش بحث [مفصلی] دارد و فعلاً عناوینش را بیان می‌نمائیم.

از منظر علامه قریحه استخدام که در فطرت انسان وجود دارد منجر به اختلاف بین خود انسان‌ها می‌شود. این قریحه استخدام با توجه به اینکه خود انسان‌ها از حیث خلقت، منطقه زندگی، عادات و اخلاق مختلف‌اند، هر کسی یک جوری می‌خواهد دیگری را استخدام کند و هر کسی به نحوی می‌خواهد از عالم طبیعت به نفع خودش بهره‌برداری کند؛ «بین الأفراد من حیث الخلقة و منطقة الحياة و العادات و الأخلاق المستندة إلى ذلك، و إنتاج ذلك للاختلاف الضروري من حیث القوة و الضعف يؤدي إلى الاختلاف و الانحراف عن ما يقتضيه الاجتماع الصالح من العدل الاجتماعي، فيستفيد القوي من الضعيف أكثر مما يفيد، و ينتفع الغالب من المغلوب من غير أن ينفعه و يقابله الضعيف المغلوب ما دام ضعيفاً مغلوباً بالحيلة و المكيدة و الخدعة» از منظر ایشان قریحه استخدام خودش منجر به اختلاف می‌شود. بنابراین انسان یک موجود جدیدی است که روح دارد، بدن دارد، علوم دارد، قریحه استخدام دارد، بالاضطرار هم اجتماعی است و این قریحه استخدامش را وقتی به میدان عمل می‌آورد در امور زندگی‌اش دچار اختلاف می‌شود؛ هر کدام می‌خواهند بیشتر از دیگری در مال، قدرت و همه امور دنیوی، استفاده کنند. خدای تبارک و تعالی که خودش خالق بشر است این اختلاف را با آوردن دین حل می‌کند «و لذلك شرع الله سبحانه ما شرعه من الشرائع و القوانين واضعاً ذلك على أساس التوحيد، و الاعتقاد و الأخلاق و الأفعال»، خداوند این شریعتی که در آن توحید و اعتقاد و اخلاق و افعال هست را تشریع نمود. به اعتقاد ایشان فراز «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ» اشاره به همین مطلب دارد.

اختلاف طبیعی و عارضی میان بشر

بعد از قریحه استخدام، اختلاف طبیعی بین بشر وجود دارد و خدا این اختلاف را با آوردن دین حل می‌کند. علامه می‌فرماید یک اختلاف دومی هم درست می‌شود، «الاختلاف في نفس الدين»، در خود دین اختلاف به وجود می‌آید. بعد هم مسئله انسان بعد دنیا را مطرح کردند. بعد از این عناوین می‌فرمایند: «و كيف كان فظاهر الآية يدل على أن هذا النوع قد مر عليهم في حياتهم زمان كانوا على الاتحاد و الاتفاق، و على السذاجة و البساطة»، می‌فرماید: این آیه می‌گوید یک زمانی مردم متحد بودند، بسیط بودند، ساذج یعنی ساده بودند یعنی خیلی سطحی آن نسل اولی را می‌گویند. «لا اختلاف بينهم بالمشاجرة و المدافعة في أمور الحياة»؛ انسان‌های اولیه در امور زندگی اختلافی نداشتند. «و لا اختلاف في المذاهب»؛ پس یک زمانی بوده که انسان‌ها چون

خیلی محدود بودند و دنبال مقام نبودند، مقامی نبوده که بخواهند بر هم حکومت کنند و سر حکومت دعوا نداشتند، اموالی نبوده و یک چیزهای معمولی در حدی که زنده بمانند، لذا با هم دعوائی نداشتند و مذهبی هم نبوده که در آن اختلاف کنند! بعد می‌فرمایند: «و الدلیل علی نفي الاختلاف قوله تعالى: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيْمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، فقد رتب بعثة الأنبياء و حكم الكتاب في مورد الاختلاف على كونهم أمة واحدة»، ایشان می‌فرماید «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ» تا «فِيْمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» پیامبر حکم کند، پس معلوم می‌شود قبل البعثة این امت واحده به یک اختلافی رسیدند که [سبب شد تا] خداوند انبیاء را ارسال نماید؛ «فالاختلاف في أمور الحياة ناش بعد الاتحاد و الوحدة، و الدلیل علی نفي الاختلاف الثاني»، اختلاف اول در امور دنیاست یعنی بشر امت واحده بود و به مقتضای قریحه استخدام اختلاف در امور دنیا کرد، این می‌خواست زمین بیشتر داشته باشد، مال بیشتر یا گوسفند بیشتر داشته باشد، بعد خدا دین را فرستاد و وقتی دین را فرستاد در خود دین اختلاف شد، «و الدلیل علی نفي الاختلاف الثاني قوله تعالى: وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فالاختلاف في الدين إنما نشأ من قبل حملة الكتاب بعد إنزاله بالبغي» اختلاف در دین را علمای دین کردند، حمله‌ی کتاب کردند، چرا؟ از باب اینکه دیدند اگر بخواهند طبق این کتاب عمل بشود آنها جایگاهی ندارند و آن جایگاه خودشان را از دست می‌دهند، طلباً للدنيا و ظلماً و بغياً و ... اختلاف کردند.

ایشان می‌فرماید: «و هذا هو الذي يساعد عليه الاعتبار فإننا نشاهد النوع الإنساني لا يزال يرقى في العلم و الفكر»؛ بشر دائماً در علم و فکر رشد می‌کند و رشد او در علم سبب می‌شود از مزایای حیات هر چه زمان می‌گذرد بیشتر استفاده کند و آن قریحه استخدام سبب می‌شود هر کسی از دیگری بیشتر بخواهد برای خودش استفاده کند. اینجا تزامم دو حکم فطری است، دو تا حکم فطری در اینجا با هم تزامم می‌کند یک حکم فطری اینکه قریحه استخدام سبب می‌شود هر کسی بخواهد از دیگری بیشتر استفاده کند؛ «لوجود قريحة الاستخدام» انسان خودش را در این «الاجتماع القهري من حيث التعاون على رفع البعض حوائج البعض عن الاختلاف و التغالب و التغلب»، این استخدام موجب اختلاف و تغالب و تغلب می‌شود، «و هو كل يوم يزداد علما و قوة على طرق الاستفادة»، همین است که زمان ما هم وجود دارد هر چه علم بیشتر پیش می‌رود، این قریحه استخدام شکوفاتر می‌شود.

«و فيهم الأقوياء و أولوا السطوة و أرباب القدرة، و فيهم الضعفاء و من في رتبتهم، و هو منشأ ظهور الاختلاف» این منشأ ظهور اختلاف است، «الاختلاف الفطري الذي دعت إليه قريحة الاستخدام» یعنی قریحه استخدام بالفطرة خودش ایجاد اختلاف می‌کند، همان طوری که این قریحه موجب اجتماعی بودن و مدنی بودن است. پس استخدام هم موجب اختلاف است و هم موجب مدنی بودن است. این دو تا حکم با هم تزامم می‌کند؛ «و لا ضير في تزامم حکمین فطريين، إذا كان فوقهما ثالث يحكم بينهما و يعدل أمرهما، و يصلح شأنهما» که دین می‌آید تعدیل می‌کند و فوق این دو تا قرار می‌گیرد.

حاصل فرمایش علامه رضوان الله علیه این است که انسان در اول متحد بود به خاطر قریحه‌ی استخدام به میدان اجتماع آمد. آمدنش در میدان اجتماع موجب اختلاف در امور دنیوی شد و خدای تبارک و تعالی ارسال رسل را برای این امور حیات بشر فرستاد. پس از اینکه انزال کتب شد، علما و «حملة الكتاب» در خود این کتاب اختلاف کردند و شد اختلاف در دین، آن اختلاف اول ناشی از فطرت بشر است چون بشر اجتماعی است این اجتماعی بودن منجر به اختلاف شد، پس اختلاف اول بین الناس بوده، فطری است و مربوط به امور دنیوی می‌باشد. اما اختلاف دوم اختلافی است که مربوط به «حملة الكتاب» است؛ منشأ این اختلاف هم فطرت نیست، بلکه از باب بغی (ظلم) است. علامه معتقد است که چهار یا پنج نظریه اینجا وجود دارد که این نظریات با این بیان ما رد می‌شود.

ابهام در لازمه نظریه علامه

من می‌خواهم فقط این نکته را عرض کنم - آن مقداری که از عبارات ایشان فهمیدیم -، آیا می‌شود به این ملتزم شد که بعث رسل و انزال کتب به منظور وجود اختلاف در امور زندگی مردم بوده است؟! اینکه این کتاب البته قابلیت این را دارد ولی «هُدًى

لِّلْمُتَّقِينَ» [10] حاکی از آن است که تمام کتب آسمانی برای هدایت بوده است. آیاتی که دلالت دارد بر اینکه هیچ پیامبری را نفرستادیم الا اینکه به مردم گفت «أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»، [11] چطور می‌توانیم ملتزم شویم به اینکه این «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» برای آن اختلاف ناشی از فطرت در امور دنیاست؟ لازمه فرمایش ایشان این است که در این آیه غایت اولی و اصلی بعثت، حل نزاع امور دنیوی مردم باشد.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

واژگان محوری درس

«شبهه اکبر ثبوت پیرامون حکومت دینی»، «پاسخ شبهه با توجه به آیه 213 سوره بقره»، «اختلاف بشر پس از انزال دین» و «دیدگاه علامه در مورد منشأ اختلاف بشر».

پاورقی

- [1] محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 124.
- [2] بقره/ 249.
- [3] آل عمران/ 145.
- [4] محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 111 - 124.
- [5] حجرات/ 13.
- [6] نساء/ 1
- [7] زمر/ 6
- [8] احزاب/ 72.
- [9] معارج/ 19.
- [10] بقره/ 2
- [11] هود/ 26